



# روحانیت و حاکمیت

## نگاهی به زندگی و مشی سیاسی آیت الله سید احمد خوانساری

به مناسبت بیست و پنجمین سال ارتحال آیت الله خوانساری در ۲۹ دی ۱۳۶۳ و درگذشت آیت الله منتظری در ۲۹ آذر ۱۳۸۸

سید حسن امین

بروجرد به قم و مأمور شدن مرحوم آیت الله خوانساری به تهران به عنوان امام جماعت مسجد حاج سید عزیزالله بازار - تهران - این احتمال که مرحوم خوانساری پس از آقای بروجردی به مرجعیت تامه برسد، بیش از پیش قوت گرفت.

آیت الله خوانساری (متولد ۱۳۰۹ ق) از نظر سنی هم بر اغلب مراجع تقلید شیعه که پس از رحلت آیت الله بروجردی به مرجعیت رسیدند (از جمله مرحوم آیت الله خمینی (متولد ۱۳۲۰ ق)، مرحوم آیت الله شیخ محمدعلی اراکی (متولد ۱۳۱۲ ق)، مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خویی (متولد ۱۳۱۷ ق)، مرحوم آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی (متولد ۱۳۱۶ ق)، مرحوم آیت الله سید محمدکاظم شریعتمداری (متولد ۱۳۲۲ ق)، مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متولد ۱۳۱۵ ق) و دیگران مقدم بودند. ایشان در سخت ترین اوضاع سیاسی (یعنی در اوج اقتدار محمدرضاشاه پهلوی)، مهم ترین شخصیت دینی تهران شمرده می شدند و در نهایت سلامت و قداست، می زیستند.

### ۲- خاطرات

زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی آیت الله خوانساری نمونه‌ی سلوک اسلاف صالح عالمان دین بود.

مشی سیاسی آیت الله خوانساری شبیه مرحومان آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی و حاج آقا حسین بروجردی و تا حدی متفاوت از مراجع سیاستمدار دیگر حتی آیت الله سید محمدتقی خوانساری بود. اکنون چند روایت از شیوه‌ی سلوک خصوصی و زندگی عمومی ایشان را نقل می کنم:

۱- در مجلس بزرگی که به مناسبت جشن تأسیس مسجد جامع خاتم الانبیای تهران پارس در سال ۱۳۴۳ تشکیل شده بود، آیت الله خوانساری و اکثر روحانیون معتبر تهران تشریف

□ قرن‌ها پیش در اروپا دولتی بود که به آن، امپراطوری مقدس روم Holy Roman Empire می گفتند. اما در روحانیت سنتی شیعه، «تقدس» روحانیون به معنی پرهیز از دنیاداری و احتراز از نزدیک شدن عالمان دین، به جاه‌مندان و حکومتگران بود. اثبات این حقیقت، مستلزم بررسی صادقانه‌ی زندگی و مشی سیاسی این گونه روحانیون است. نمونه‌ی بارز آن مشی «مقدس اردبیلی» در عصر صفوی، مشی آقا سید محمدکاظم یزدی در مقابل انقلاب مشروطه، مشی آقا سید احمد خوانساری در عصر محمدرضاشاهی و بالاخره سلوک سیاسی آیت الله منتظری پس از انقلاب اسلامی است.

### ۱- زیست‌نامه‌ی علمی

مجتهد شهیر، جامع معقول و منقول، مرحوم آیت الله العظمی سید احمد خوانساری (وفات ۲۹ دی ۱۳۶۳)، از شاگردان آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، سید محمدکاظم طباطبایی و آفاضیاء عراقی بود. در اواخر حکومت محمدرضاشاه، نیز از مراجع تقلید و اعلم علمای تهران به شمار می رفت. من آن بزرگوار را به مناسبت این که متولی خاص مسجد جامع خاتم الانبیای تهران پارس بودند و پدرم امام جماعت راتب آن مسجد بودند، بسیار می دیدم و از نزدیک خوب می شناختم.

آیت الله خوانساری پس از نیل به درجه‌ی اجتهاد در ۱۳۳۶ ق از عراق به ایران آمدند و به حوزه‌ی مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در اراک ملحق و در ۱۳۴۰ به همراه ایشان و مرحوم آیت الله العظمی سید محمدتقی خوانساری که پس از فوت حاج شیخ، یکی از آیات ثلاثه شد به قم مشرف شدند و به تدریس خارج فقه و اصول پرداختند و تقریباً از همان زمان در مظنه‌ی مرجعیت بودند مخصوصاً پس از انتقال مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی از

داشتند. رییس هیأت مدیره‌ی مسجد؛ مرحوم حسن مخبر فرهمند (نماینده‌ی ادوار مجلس از همدان و عضو هیأت رئیسه‌ی مجلس شورای ملی) از علاقه‌مندان جدی زنده‌یاد دکتر محمد مصدق بود. برای نطق در آن جلسه‌ی مهم مرحوم صدر بلاغی (واعظ معروف ملی‌گرا و نویسنده‌ی کتاب *قصص قرآن*) دعوت شده بود. صدر بلاغی در منبر ضمن مواعظ معمول اسلامی، گوشه و کنایه‌هایی هم به حاکمیت زد که چون کلی و درپرده بود، مشکلی پیش نمی‌آورد ولی هنگام «یا الله کردن» و «دعا کردن»، هنگامی که مرحوم بلاغی دعا کرد که «بار الها! اسلام و مسلمین را نصرت عنایت فرما»، یک مرتبه آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای (پیش‌نماز مسجد فخرالدوله) با آن عمامه‌ی گنده از بین علمای حاضر، با صدای بلند گفت: آقا در حق آوارگان مسلمان فلسطین هم دعا بفرمایید! صدر بلاغی هم از بالای منبر مجدد ضمن تجلیل از آیت‌الله کمره‌ای، در حق فلسطینی‌ها دعا کرد و از تجاوزات صهیونیسم سخن گفت و این مسأله با توجه به این که در آن دوره دولت ایران، دولت اسرائیل را دوفاکتو (= در عمل) شناسایی کرده بود و روابط امنیتی و تجاری نزدیکی با آن دولت داشت، مجلس را به کلی سیاسی کرد. آیت‌الله خوانساری البته بسیار کم‌حرف بود اما از نگاه و چهره‌اش مشخص شد که رضایتی از سیاسی کردن جلسه‌ی افتتاح مسجد ندارد. هنگام خداحافظی هم به من فرمودند: کاش خود آقا (یعنی پدرم) منبر رفته بود که کمکی برای تکمیل ساختمان مسجد می‌شد.

۲- پدرم در یکی از همان سال‌ها، یک دهه مرحوم کمالی سبزواری واعظ را برای منبر به مسجد تهران پارس دعوت گرفته بود. مرحوم آیت‌الله خوانساری چون کمالی سبزواری صوفی مسلک بود، به اشارتی آن را تأیید نکرد. قضا را کمالی سبزواری پس از منبر آمد و نزد آیت‌الله خوانساری نشست. آقای خوانساری با درایت تام به ایشان فرمود: منبر رفتن شما در این جا برای شما که عارف‌اید، برای شما نوعی ریاضت است؛ یعنی که مستمعین ما در این مسجد طالب مطالب این‌چنینی نیستند.

۳- مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید فضل‌الله خوانساری (خواهرزاده و داماد آیت‌الله خوانساری) پیش‌نماز مسجد سجاد در چهارراه گیتی بود. آن مسجد را مرحوم کاظم گیتی (پدر آقایان دکتر ناصر گیتی (استاد دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران) و دوست ما آقای دکتر گیتی (دادستان اسبق دادسرای انتظامی قضات) با کمک خیرین محلی ساخته بود و

بین متولی وقت (دکتر گیتی) و هیأت مدیره‌ی مسجد با پیش‌نماز مسجد، اختلاف‌نظرهایی بود مثل این که دکتر گیتی برای ماه رمضان، محرم و صفر، واعظان دانشگاهی را دعوت می‌کرد که هیچ مورد مشاوره یا تأیید پیش‌نماز نبود. بنابراین واعظان هم هیچ نامی از پیش‌نماز در منبر نمی‌آوردند و او را تأیید نمی‌کردند. به این ملاحظات مرحوم حاج سید فضل‌الله خوانساری، متمایل بود که عندالامکان به عنوان پیش‌نماز مسجد جامع تهرانپارس منصوب شود ولی آیت‌الله خوانساری به دلیل تقوا و پرهیزکاری خود با این امر مخالفت فرمودند.

۴- هنگامی که مادر بزرگ من بی‌بی‌عالم امین (همسر امین‌الشریعه) وفات یافته بود و من برای دادن آگهی‌های ختم ایشان که یکی به امضای آیت‌الله خوانساری و دیگری به امضای سپهبد شاهرخشاهی - رییس انجمن محلی تهرانپارس - بود، به روزنامه‌ی *اطلاعات* - در خیابان خیام - رفتم. مسؤول آگهی‌ها گفت: آگهی آیت‌الله خوانساری را مجانی چاپ می‌کنیم. من که دانشجو بودم و البته سرم هم بوی قورمه‌سبزی می‌داد، گفتم: نه! آیت‌الله خوانساری از کسی رشوه نمی‌پذیرد. پول آگهی را دادم. بعد هم همین نکته را به عرض ایشان رساندم و ایشان احساس رضایت کردند.

۵- آیت‌الله خوانساری بسیار بی‌هوی و هوس بود. بعضی‌ها او را تالی تلو معصومین (ع) می‌دانستند. ایشان، سه بار ازدواج کرده بودند و سه پسر و چند دختر داشتند. تنها یک پسر از سه پسر ایشان معمم شدند که ایشان هم داماد آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی شدند.

آیت‌الله خوانساری با همه‌ی زهد و تقوی، یکی از همسران خود را طلاق داده بودند. سابقه‌ی آن هم چنین است:

آیت‌الله خوانساری نه تنها در فقاہت، از هیچ کدام از مراجع عصر محمدرضا شاه کم‌تر نبودند بلکه در فلسفه، ریاضیات و طب قدیم هم متبحر بودند. مرحوم استاد دکتر مهدی حایری یزدی نقل کرده‌اند که ایشان، اشارات ابن سینا را در قم نزد آیت‌الله خوانساری می‌خوانده‌اند و برای این درس به منزل آقای خوانساری می‌رفته‌اند. در آن اوان، آیت‌الله خوانساری همسری داشته‌اند که خیلی بدخلق بوده و بسیار به شوهر بزرگوارش تندی می‌کرده و به صدای بلند سخنان تلخ به ایشان می‌گفته است.

مرحوم آیت‌الله خوانساری فقط به آن زن می‌گفته‌اند: صدایت را بلند نکن، این جا مرد نامحرم است.

۶- از استاد دکتر سیدمصطفی محقق داماد شنیدم که گفتند:

خمینی) به حکم «اختلاف بینداز و حکومت کن»، امید تضعیف روحانیت را داشت. این بود که رژیم با احساس خلأ، دست به کارهایی زد مثل اصلاحات ارضی و حذف نام قرآن از کتابی که باید انتخاب شدگان انجمن‌های ایالتی و ولایتی به آن سوگند یاد کنند و امثال آن‌ها.

در حالی که رژیم، میدان را از مرجعی که پس از آیت‌الله بروجردی بتواند در برابر دولت عرض اندام کند، خالی تصور می‌کرد، عالمان قم و در رأس آن‌ها آیت‌الله خمینی هنگام آمدن شاه به قم از ملاقات با او سر باز زدند و در برابر شاه موضع گرفتند و چون دولت، آیت‌الله خمینی را دستگیر کرد، واقعه‌ی ۱۵ خرداد



مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید احمد خوانساری  
و زنده‌نام مرحوم استاد سیدمرتضی جزایری

۱۳۴۲ پیش آمد و آیت‌الله خوانساری در ۲۰ خرداد ۱۳۴۲ از آیت‌الله خمینی در زندان قصر ملاقات کرد.

در سال‌های پس از نیمه‌ی خرداد ۱۳۴۲، روحانیت شیعه خیلی تحت فشار بود، تا بدان‌جا که محمدرضاشاه، در عرض «سپاه دانش» و «سپاه ترویج»، «سپاه دین» هم ساخته بود. من به دو گوش خودم شنیدم و به دو چشم خودم در تلویزیون دیدم که یکی از واعظان درباری در منبر خود در روز عاشورا در مراسم روضه‌خوانی که از طرف شاه در مسجد سپهسالار برگزار بود و از تلویزیون هم مستقیماً و به اصطلاح زنده پخش می‌شد،

در سال‌های آغازین انقلاب که من رییس بازرسی کل کشور بودم، روزی در قم خدمت آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی رفتم. ایشان از وضع دادگستری شکایت داشتند و گفتند اگر طوری بشود که چند نفری از قضات ناصالح را بتوان عزل کرد، بقیه حساب کار خود را خواهند کرد. آقای گلپایگانی، سپس در مقام حکایت گفتند که آقای خوانساری، زن بداخلاقی داشت که ایشان را خیلی اذیت می‌کرد و بالاخره آقای خوانساری پس از سال‌ها تحمل آن بداخلاقی‌ها، ناچار تصمیم گرفته بود که آن زن را طلاق بدهد. من [گلپایگانی] به اتفاق یکی از رفقا خدمت مرحوم حاج شیخ [آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی] رفتیم و عرض کردیم که در حوزه، انعکاس بدی خواهد داشت که استاد بزرگی مثل آقای خوانساری، همسرش را طلاق بدهد، خوب است آقای خوانساری را از این تصمیم، منصرف کنید. حاج شیخ فرمودند: نه آقا! بگذارید طلاق بدهد که عبرت باشد و زن‌های دیگر این قدر شوهران را اذیت نکنند.

من [محقق داماد] به خدمت امام [آیت‌الله خمینی] رفتم و فرمایش آقای گلپایگانی را به ایشان عرض کردم. فرمودند: آقای گلپایگانی نگفت که آن نفر دوم که با ایشان نزد مرحوم حاج شیخ رفت، که بود؟ عرض کردم: خیر، فقط گفتند با یکی از رفقا. امام فرمودند که آن نفر دوم، من بودم. پس امام [آیت‌الله خمینی] در همان جلسه به من [محقق داماد] اجازه دادند که هر قاضی دادگستری را که عدم صلاحیتش را احراز کنم، از شغل قضا عزل کنم.

### ۳- تعامل سیاسی

هنگامی که آیت‌الله بروجردی به قم آمد اشراقی واعظ با وجود آیات ثلاث، گفت: یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم، لایحطمنکم سلیمان و جنوده. پس از فوت آیت‌الله بروجردی، رژیم شاه در مقام تضعیف روحانیت به فکر انتقال مرجعیت تقلید شیعیان از قم به نجف بود و هرچند، روحانیت را برای مبارزه با کمونیسم مفید می‌دانست اما روحانیتی مستقل را که بتواند در برابر رژیم یا حتی مخالفان رژیم موضع مستقل بگیرد و از پیش خود عمل کند، البته به مصلحت نظام نمی‌دانست. به همین دلیل، رژیم هم نیم‌نگاهی به نجف (مخصوصاً آیات عظام: سید محسن حکیم، سید عبدالهادی شیرازی و سید محمود شاهرودی) داشت و هم از تعدد مراجع در قم (آیات عظام: شریعتمداری، گلپایگانی، نجفی مرعشی و تا حدی آیت‌الله

می‌گفت: شاهنشاه، همه‌ی مشکلات و مسائل کشور را داهیانه حل کرده‌اند و تنها مشکلی که آن‌هم باید به اراده‌ی همایونی حل شود، مسأله‌ی «دین» و مشکلات «روحانیت» است که آن‌را هم اصلاح خواهند فرمود!

روایتهای زیر، حدیث تعامل روحانیت با حاکمیت وقت در چنان روزگاران پرمخاطره‌یی است:

الف. امیرعباس هویدا - که من او را نیز از نزدیک دیده بودم - در مقام «نخست‌وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز» در اجرای اوامر ملوکانه به دیدن آیت‌الله خوانساری رفت و خیلی رسمی و جدی به ایشان گفت: در تمام کشور، همه‌ی مردم باید داخل «حزب رستاخیز» شوند و همه هم داخل شده‌اند، حالا برای این که جامعه‌ی روحانیت از بقیه‌ی اهالی کشور عقب نمانند و متهم به مخالفت با طرح همگانی و عمومی که استثناء‌پذیر نیست و فرموده‌اند هر کس عضو حزب رستاخیز نشود، باید گذرنامه بگیرد و از ایران خارج شود! نشوند، لازم است که حضرت آیت‌الله هم به عنوان رئیس جامعه‌ی روحانیت، آقایان پیش‌نمازان، واعظان و طلاب علوم دینی را وارد حزب کنند!

از شاهد صادقی شنیدم که آیت‌الله خوانساری در تمام این مدت که هویدا داد سخن می‌داد، سکوت مطلق داشت. بعد هم که سخن او تمام شد، به سکوت خود ادامه داد و یک کلمه سخن نگفت. هویدا و همراهان هم ناچار دست خالی رفتند.

ب. امیراسدالله علم وزیر دربار محمدرضاشاه پهلوی، در یادداشت‌های روزانه‌اش که از منابع دست اول تاریخ سیاسی معاصر است و تاکنون شش جلد آن به ویرایش دکتر علیقلی عالیخانی در خارج از کشور به چاپ رسیده است، در یادداشت‌های مورخ بیست و سوم فروردین ۱۳۵۵ می‌نویسد که بین او و شاه گفت‌وگویی راجع به روحانیت شیعه رد و بدل شده است که امروز سی سال پس از وقوع انقلاب اسلامی و نقش عظیمی که روحانیت در اضمحلال رژیم سلطنتی و قلع و قمع حزب توده، سازمان مجاهدین و احزاب ملی و جنگ با عراق بازی کرد، بسیار مضحک می‌نماید. شاه در فروردین ۱۳۵۵ به علم می‌گوید که اگر چه بساط روحانیون رو به اضمحلال است، وی در مقام شاهنشاه برای تجدید ساختار روحانیت شیعه به دولت وقت یعنی امیرعباس هویدا دستوراتی داده است. واقعاً باور نکردنی است که شاه مملکت از واقعیت‌هایی که در درون مملکت می‌گذرد، چنان ناآگاه باشد که گمان کند با ابلاغ دستورات همایونی به رئیس دولت، کار دین و مذهب و روحانیت تمام است. اینک عین عبارات

علم که البته به مناسبت سخت‌گیری دولت عراق بر حوزه‌ی علمیه‌ی نجف در ۱۳۵۵/۱/۲۳ بر قلم رفته است:

«عرض کردم، آیت‌الله [سیدابوالقاسم] خوبی از نجف اشرف پیغام داده است شاهنشاه ترتیبی بفرماید که حوزه‌ی علمیه‌ی نجف باقی بماند. فرمودند، اقداماتی کرده و می‌کنم، ولی فکر نمی‌کنم عراقی‌ها زیر بار بروند. اصولاً در دنیا بساط آخوندی رو به اضمحلال است. عرض کردم، الحمد لله. من دشمن‌ترین فرد نسبت به آخوندها هستم، چون آن‌ها را بی‌عقیده‌ترین مردمان نسبت به مبادی و مبانی اسلام می‌دانم. ولی به هر حال مطلب آن‌ها اگر صحیح باشد و روی یک پایه و مایه‌ی صحیح قرار بگیرد، مطلب مهمی است و نباید فراموش کرد. منظور [و] غرضم این است که اصل کار نباید از دست برود و باید واقعاً آخوندهایی باتقوی تربیت شوند و تحویل جامعه گردند.

فرمودند: به دولت گفته‌ام در مشهد و شیراز بساط صحیح راه بیندازند، قم هم که کرکر خواهد کرد. عرض کردم، دست به ترکیب قم نمی‌توان زد؛ ولی باید طرح نو با پایه‌ی اساسی گذارده شود. فرمودند، صحیح است.» (یادداشت‌های علم، ویراسته‌ی علینقی عالیخانی، ج ۶، [۱۳۵۵-۱۳۵۶]، بنسداد، مریلند، ۲۰۰۸، صص ۴۳-۴۴)

#### ۴- طرح تحصن دی ۱۳۵۷

دکتر محمد باهری (وزیر اسبق دادگستری و آخرین دبیر کل حزب رستاخیز) چند سال پیش، در دفاع از امیر اسدالله علم (وزیر دربار مقتدر محمدرضاشاه) و حمله به جمشید آموزگار (نخست‌وزیر محمدرضاشاه که قسمتی از خاطرات او در حافظه ۶۲ چاپ شد)، طی مقاله‌یی در خارج از کشور نوشت که آیت‌الله خوانساری «با شاه ارتباط مخلصانه!» داشت و «آیت‌الله میلانی در مشهد تسلیم اراده‌ی شاه بود»!!

من به خواندن آن عبارات، طی نامه‌یی خطاب به دکتر باهری در همان مجله کتباً اعتراض کردم. دکتر باهری شفاهی به من توضیح داد که در دی ماه ۱۳۵۷ که محمدرضاشاه تصمیم گرفته بود که از انقلاب عقب بکشد و به خارج برود، او به آیت‌الله خوانساری متوسل شده بود تا اجازه دهد عده‌یی از بازاریان برای ممانعت از خروج شاه در منزل او متحصن شوند. می‌دانید که آیت‌الله میرسید محمد بهبهانی در نهم اسفند ۱۳۳۱ با تعطیل بازار، مانع خروج شاه از کشور و موجب حمله به خانه‌ی دکتر محمد مصدق شده بود. امید علاقه‌مندان به بقاء سلطنت این بود



آیت‌الله منتظری

قرار بود حرکت به سوی خانه‌ی این مقام روحانی که در قلب بازار تهران جای داشت، از پگاه هفتم ژانویه (= ۱۷ دی ۱۳۵۷ مطابق هفتم یا هشتم محرم) آغاز شود [و در ۱۳۵۷/۹/۱۸ یعنی شب تاسوعا به نتیجه برسد] «اشغال» کاخ سلطنتی که در زبان فارسی به آن «تحصن» می‌گفتند، و هم زمان سرازیر شدن مردم به «بیت» یکی از مهمترین روحانیون شیعه، همان روز آشکار می‌شد و این رویداد به کلی وضعیت را دگرگون می‌کرد. در آن صورت ارتش نیز در شرایطی قرار می‌گرفت که با نیرو و اراده‌ی بیش‌تر عمل کند.

... گروهی... شامگاه ششم ژانویه... به کاخ رفتند... خواست شاه برای ترک کشور، کاملاً روشن بود. بعدها دریافتیم که چه فشارهایی به او وارد می‌آمد و دیگر علاقه‌ی بی‌پایداری نداشت.

ساعت هفت صبح فردای آن روز، محمد باهری چند تن را گسیل داشت که از کسانی که به سوی خانه‌ی آیت‌الله خوانساری می‌رفتند بخواهند که بازگردند. حتا در آن پگاه، شمارشان بسیار بود، برخی از آنان، هنگامی که شنیدند دیگر «نیازی به آنان نیست»، گریستند. معنای پیام آشکار بود. «(آخرین روزها، چاپ دوم، صص ۳۱۹-۳۲۲)

این گزارش تفصیلی توسط دکتر نهاوندی، توأم با اظهارات دکتر باهری، به ما اطمینان می‌دهد که چنین طرحی در دهه‌ی اول محرم ۱۳۵۷ مطرح بوده است؛ هم‌چنان که امروز مسلم است که آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی در نجف در ۲۸ آبان ۱۳۵۷ فرح پهلوی را پذیرفت و با او مذاکره کرد؛ در حالی که مراجع تقلید مقیم قم پس از فوت آیت‌الله بروجردی هیچ‌گاه با شاه یا فرح

که در دی ۱۳۵۷ هدف خود را با بست نشستن مردم در دربار، این بار با زعامت آیت‌الله خوانساری به انجام رسانند. دکتر باهری اما گفت من نمی‌خواهم با کسی دهن به دهن شوم و حتی حالا دوست ندارم که از طرح پیشنهادی خودم دفاع کنم.

پس از آن، طرح بست نشستن مردم تهران در خانه‌ی آیت‌الله خوانساری در دی ۱۳۵۷ را دکتر هوشنگ نهاوندی در خاطراتش چنین توضیح داد:

«امروز [یعنی در تاریخ نگارش خاطرات = ۱۳۸۳] این اندیشه ممکن است جنون‌آمیز یا ساده‌انگارانه به نظر آید، اما آن چه در آن زمان [دی ۱۳۵۷] ذهن گروهی را به خود مشغول کرده بود، تحصن در دربار برای جلوگیری از رفتن شاه بود.

نخستین کسی که این اندیشه را مطرح کرد، دکتر محمد باهری استاد دانشگاه و وزیر پیشین دادگستری بود که گفت: برویم کاخ را اشغال کنیم و در آنجا بمانیم تا شاه پیمان بندد که کشور را ترک نخواهد کرد... این اندیشه به سرعت مورد توجه بسیاری کسان، و به ویژه سرآمدان دانشگاهی قرار گرفت.

محمدباهری در همین زمینه با آیت‌الله العظمی حاج آقا احمد خوانساری - پرنفوذترین پیشوای مذهبی پایتخت و یکی از بلندمرتبه‌ترین روحانیون شیعه- دیدار کرده بود. باهری از او پرسیده بود آیا حاضر است چند صد تن از ساکنان محلات گوناگون پایتخت، بازاریان و دیگر طبقات اجتماعی نزد او بیایند و از او درخواست کنند که نزد شاه برود و از او بخواهد که کشور را ترک نکند؟ آیت‌الله که در گفت و گوهای خصوصی، نگرانی خود را از سیری که رویدادها به خود گرفته بود، پنهان نمی‌کرد، پاسخ داد:

- می‌دانید که من در سیاست دخالت نمی‌کنم و از این تحریکات تأسف‌انگیز نیز برکنارم.

باهری پاسخ داد: بله، ولی شما که نمی‌توانید در خانه‌ی خود را به روی مسلمانان ببندید.

آیت‌الله پاسخ داد: البته که نه. و اگر لازم باشد، خواست آنان را به آگاهی شخص مربوطه خواهم رساند.

این موضع‌گیری بود روشن و احتیاط‌آمیز.

هنگامی که این چراغ سبز داده شد، یکصد و پنجاه هزار تومان که در آن زمان برابر بیست هزار دلار بود، به وسیله‌ی دو صاحب صنعت و دوست، تهیه شد و در برابر رسید، به پسر آیت‌الله سپرده شد تا وسایل کار - هم‌چون یکی دو چادر بزرگ، وسایل متحرک گرم‌مازیی و خوراک متحصنین - را فراهم آورد.



ملاقات نکردند. البته در دی ۱۳۵۷ هم مردم چنان از شاه بریده بودند که اگر هر مرجع تقلیدی به دفاع از شاه می‌پرداخت، آن مرجع تقلید از محبوبیت می‌افتاد، نه آن که نفوذ آن مرجع تقلید، موجب ابقای شاه شود؛ چنان‌که بالاخره شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ ایران را برای همیشه ترک کرد.

#### ۴- نتیجه

تعامل روحانیت شیعه با حاکمیت، هیچ‌گاه یک‌دست نبوده است؛ هر زمان، هر مرجعی به تناسب اجتهاد خودش، سیاستی مستقل اتخاذ کرده است. آن‌چه مسلم است در گذشته‌های نه چندان دور، بسیاری از عالمان دین، شأن روحانیت را ارشاد و هدایت اخلاقی و دینی مردم می‌دانستند و خود را به کارهای سیاسی و مقامات اجرایی نمی‌آلودند. در آن زمان، روحانیت در قلوب اهل ایمان، منزلت و حرمتی داشت. فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو در عصر ناصری بدان دلیل مؤثر واقع شد که شیعیان، مقامات روحانی تشیع را از آلودگی به دنیا و ملاحظات دنیایوی منزه و مطهر می‌دانستند. در انقلاب مشروطیت، مراجع بزرگ مانند آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به وجوب مشروطه رأی دادند و محمدعلی شاه را در استبداد صغیر، محارب با خدا خواندند. در عصر پهلوی هم، احساسات مردم در وفات آیت‌الله اصفهانی برای کوبیدن توده‌ای‌ها و نجات آذربایجان تأثیر چشمگیر داشت و در عین حال، روحانیونی که با حکومت وقت، نزدیک بودند، نزد مردم احترام و اعتباری نداشتند.

من اول بار که یک روحانی شیعه را در هیئت و هیبت یک مرد سیاسی با بادی‌گارد مسلح دیدم، چند سال پیش از انقلاب، آقا موسی صدر (معروف به امام موسی صدر) در بیروت بود. من در اتوموبیلی با او نشستیم که من در صندلی جلو قرار گرفتم و آقا موسی صدر در صندلی عقب نشست، اما در هر طرف او یک بادی‌گارد مسلح نشست. «امام موسی صدر» با همان حالت مرا شخصاً از المجلس الشیعی الاعلی تا هتل الحمرا که محل اقامت من بود، به مقصد رسانید. نوشتن آن خاطرات، مجالی دیگر می‌طلبد. اما نقل آن قضایا برای این است که بگویم برای من دیدن روحانیون با بادی‌گارد غیرمنتظره بود.

آن‌چه به عنوان نتیجه‌گیری بحث، در این مقاله باید گفت، این است که تا پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، روحانیت شیعه از دولت مستقل بود و این استقلال، هم برای روحانیت و هم برای مردم، امتیاز شمرده می‌شد. مردم ایران، روحانیت را در غم و

شادی، با خود شریک می‌دانستند و آنان را نماد تقوی و ترک دنیا می‌دانستند و برای ایشان، احترام قائل بودند. در ادامه‌ی همین سنت بود که در آغاز انقلاب هم، آیت‌الله خمینی در کابینه‌ی مهندس مهدی بازرگان حتی یک نفر روحانی را اجازه‌ی قبول مسؤلیت نداد. در اولین انتخابات ریاست‌جمهوری نیز هیچ روحانی اجازه‌ی نامزد کردن خود را در انتخابات نیافت.

مشی سیاسی مراجع تقلید شیعه همانند آیت‌الله خوانساری و شاگرد نامدارش آیت‌الله منتظری - که پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ منزوی شدند - اکنون پس از این همه سال غفلت دست‌کم به منظور مطالعه‌ی تاریخ سیاسی معاصر باید، بی‌طرفانه، فرصت بررسی بیابد. در مثل، مواضع آیت‌الله سید محمدکاظم شریعتمداری بالاخره پس از ربع قرن که از محکومیت او می‌گذرد، باید به دست پژوهشگران و تاریخ‌نویسان همین مملکت صادقانه بررسی و حلّاجی شود. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی دوانی در کتاب **نهضت روحانیون ایران** از قول آیت‌الله شریعتمداری نوشته است:

«بنده - مانند همه‌ی آقایان - عقیده دارم که ایجاد تشنج، به صلاح اسلام و مملکت نیست.» (دایرة‌المعارف تشیع، ج ۱۳، ص ۴۶۹)

میرزا عمران علی‌زاده نوشته است:

«آقای شریعتمداری از ریخته‌شدن خون، بسیار می‌ترسید و احتراز داشت.» (همان‌جا، ص ۴۶۹)

قلم به دستان ایرانی که با اسلام و تشیع دشمن نیستند، باید قبول کنند که اگر حق نگویند و حق ننویسند، در برابر خدا و جامعه و تاریخ مدیون و محکوم‌اند. همه‌ی اهل قلم، هم باید با توکل به خدا، بدون ترس از تهمت‌ها و دروغ‌پردازی‌های رسانه‌های بی‌ایمان، از حق دفاع کنند.

ما به نوبت ناقابل خویش به نام یک مسلمان و مسلمان‌زاده تصریح می‌کنیم که جنایات خلفای عباسی را نباید به حساب اسلام گذاشت و ادعای سلطان محمود غزنوی را که مدعی بود، برای رضای خدا ذخائر سومات را غارت می‌کند، نباید باور کرد. ما شیعه‌ایم و شیعه می‌مانیم، متأسفانه اکثریت روحانیون شیعه پس از انقلاب ۱۳۵۷، در برابر وسوسه‌ی جاه و مال در سی ساله‌ی اخیر، امتحان بسیار بدی پس دادند. کاش، روحانیت شیعه با یک چرخش یکصد و هشتاد درجه‌ی بار دیگر در این برهه‌ی حسّاس، با مردم و احساسات پاک حقیقت‌خواهانه‌ی آنان هماهنگ شود. یارب دعای خسته‌دلان مستجاب باد! ■